

فصلی درباره هنر

این مقاله ترجمه فصلی از کتاب داستان انسان **the Story of markid** تألیف هندریک ون لون **Hendrik van loon** نویسنده مشهور امریکا است. کتاب مذکور برنده جایزه‌ای است که سالیانه از طرف اتحادیه کتابخانه‌های امریکا بهترین کتاب سال اهدا میشود. نویسنده در این کتاب با زبان بسیار ساده‌ای ترقیات انسان را از بنیاد تاریخ تا بحال شرح میدهد و از این حیث با کتاب تلخیص تاریخ تألیف ولز **H. g. Wells** شباهتی دارد منتهی ولز تنها بذکر وقایع تاریخی اکتفا کرده اما ون لون بیشتر در نتایج تاریخی و ترقیات معنوی انسان بحث نموده است و مطالعه‌اش برای کسانی که بخواهند با اینگونه مباحث آشنائی ساده حاصل کنند بسیار مفید است.

- ۱ -

کودکی شیرخوار که بکمال سلامت باشد و غذای کافی بخورد و آنچه بخواهد بخوابد، برای آنکه میزان شادمانی خود را بنماید آهنگی زیر لب زمزمه میکند که بگوش اشخاص بالغ بی‌معنی می‌آید. صدائی از قبیل «گو گو گو» بیش کودک نغمه کامل موسیقی است و نخستین گامی است که طفل به عالم هنر میگذارد، و چون قدری بزرگتر شود و بتواند بشنیدن دوره گل‌بازیش آغاز میگردد که هرگز نظر مردمان دیگر را جلب نمیکند اما بهر حال در آن واحد میلیونها کودک اند که میلیونها عروسک گلین میسازند و همین نماینده اینست که بچه قدمی دیگر در هنروری پیشتر رفته است وی در این حال از برای خود مجسمه‌سازی است.

درسه چهار سالگی که دست لفل اطاعت از مغزش میکند کودک نقاش میشود. مادر محبوبش جعبه‌ای مداد رنگین باومی دهد و او هر تکه کاغذ را با خطوط و نقوش کج و معوج پرمیکند که هر یک بچشمش خانه‌ای واسبی و میدان جنگی می‌آید.

ولی این شوق «چیز ساختن» در او یابان می‌یابد. مدرسه آغاز میشود و قسمت اعظم روزش را کار فرا میگیرد و از این پس راه و رسم زندگی آموختن یا «تدبیر معاش» اهم وقایع حیات هر دختر و پسر خردسالی است. در خلال اوقات جدول ضرب آموختن و افعال بی‌قاعدۀ زبان خارجه را صرف کردن، وقت کمی نیز مخصوص «هنر» معین میشود.

هر چند در کودک لذت خلق و میل چیز ساختن قوی و شدید باشد، چون در وادی مردی قدم گذارد فراموش میکند که پنجسال اول عمرش غالباً صرف هنر بوده است.

اقوام و ملل از این حیث تفاوتی با اطفال ندارند. بمجردی که بشر غار نشین از خطرات مدهشۀ دوره پر بردت و طولانی بیخ‌بندان رهائی یافت و خانه‌اش را مرتب ساخت شروع بساختن چیزهایی کرد که فقط زیبا مینمود و با آنکه این اشیاء وسیله جنگ و ستیز با وحوش جنگل نبود و بکار زندگی مادیش نمی‌آمد باز ساختن آنها صرف نظر نمیکرد، درود و از غارش را از تصویرهای قبیلان و آهوانی که شکار کرده بود پرمیکرد و با از تکه سنگی از زنانیکه بنظرش جذابتر می‌آمدند صورت ناهنجاری میتراشید. چون مصریان و بابلیان و ایرانیان و مردمان دیگر مشرق زمین ممالک خود را در کناره‌یل و فرات

بنا کردند برای پادشاهانشان قصورعالی ساختند، و بغاظر زانسان جواهرزیبای درخشانی پدید آوردند، و باغهای خوش منظری احداث کردند که گلهای رنگ رنگ شادابشان جلوه ها داشت. و همچنین اجداد ما (هند و اروپائیان) یعنی آن صحر گردان خانه بدوشی که از جلگه‌های سرسبز آسیا آمده بودند و بازادی و آسودگی بی جنگ و شکار میرفتند، سرود هائی در ستایش کارهای عظیم پیشوایانشان انشاء کرده و اشعاری ساخته بودند که الی الان باقی است.

هزارسال بعد که ایشان در سرزمین اصلی یونان حکومت بلدی City State خود را بنا نهادند غم وشادی خویش را از راه معابد با شکوهشان و مجسمه‌ها و نمایشهای شادی بخش و غم انگیزشان و هر نوع دیگری از هنر که تصور شود بیان میکردند.

رومیان مانند رقیبان کلاتازی خود چنان مستغرق جمع مال و اداره ملل سائره بودند که شوقی برایشان نمانده بود که به حوادث «بیهوده و بیفایده» معنوی بپردازند، آری ایشان جهان را گرفتند راهها و پلها ساختند اما تمام هنرها را بالمره از یونانیان بقرض گرفتند و هر چند میتوان گفت در معماری، ایشان طرحهای عملی مخصوصی ابتکار کردند که حوائج روزگارشان را تأمین میکرد اما مجسمه‌هایشان، تاریختشان، و اشعارشان فقط تقلیدی لاتینی از یک اصل یونانی است.

بدیهی است تا در چیزی آن خاصیت مبهم و صعب‌البیانی که معروف است به «ماه‌الامتیاز» Personality موجود نباشد هنری نیز نخواهد بود و رومیان بآن «ماه‌الامتیاز» اعتقادی نداشتند امیراطوران فقط سرباز و بازرگان کافی میخواستند و کار سرودن شعر و کشیدن تصویر را به خارجیان وا گذاشته بودند.

پس از ایشان «قرون مظلمه» فرا رسید. وحشیان در بازار آشفته اروپای غربی محترکرائی احمق بودند و البته چیزی را که اصلاً نمی‌فهمیدند چگونه بکار میتوانستند برد. و اگر در این مورد بخواهیم تعبیرات جدید را بکار ببریم باید بگوئیم وحشیان مذکور مانند کسی بودند که جلد مجله‌ای را که عکس زنان در باراجاپ کرده دوست ندارد و سیاه قلهای رامبران را که بمیراث برده بخاکرובה بریزد ولی پس از چندی که قدری فهمش بیشتر شود بسمی تمام بخواهد خسارات چند سال قبلش را جبران کند اما چه سود که خاکرובה‌ها از میان رفته و آن تصاویر گرانبها معدوم شده است.

در این ایام وحشیان مذکور فی الجمله ترقی یافته بودند وقتی است که صناعاتی را که با خود از شرق زمین آورده بودند بطرز بیائی پیشرفت داده و در عوض جهالت و بی‌اعتنائی گذشته‌شان بخلق چیزی که به هنر یا صناعت قرون وسطی، Art of the middle ages معروف است پرداخته‌اند و این نوع هنر را با توجه با اروپای شمالی میتوان گفت محصول مغز ژرمنی است که بسیار کم از هنرهای یونانی و لاتینی متأخر است و صناعات مصر و آشور هم هرگز در آن دیده نمیشود تا چه رسد به چین و هند که برای اروپائیان آنروزگار اصلاً وجود نداشته است.

فی الواقع نژادهای شمالی بسیار کم از همسایگان جنوبی خود متأثر شده‌اند چنانکه مردم ایتالیا بمصنوعات معماری ژرمنها اصلاً وقعی نمیگذاشتند و باصراحه و مطلقاً آنرا خوار و خفیف میشمردند و تحقیر میکردند.

شما همه کلمه «گوتیک» Gothic را شنیده اید و بحتمل این کلمه را همیشه ملازم با تصویری بدانید از یک کلیسای زیبای کهن‌سال که منار محروطی با ریکش بدل آسمان کشیده شده باشد اما باید دید که این کلمه چه معنایی دارد.

از این کلمه تاحدی مفهوم ناهنجاری و توحش استنباط میشود یعنی آنچه را از یک گوٹ Gothic

تمدن نابافته میتوان توقع داشت، یعنی يك مرد جنگلی که حرمتی بقوانین مقررہ صناعات کلاسیک نمیکندارد و در عوض «مزخرفات تازه‌اش» را از آنجهت میسازد که ذوق مبتذل خود را قانع کند بی آنکه بصد ها مثل اعلائی که در فرورم Forum (۱) و آکروپولیس Acropolis (۲) توان یافت هنایتی کند و با همه این احوال در مدت چند قرن این شکل معماری «گوتیک» مظهر املائی عواطفم دقیقه هنری بشمار میرفت که در تمام شمال قاره اروپا نفوذ کرده بود. از فصل قبل این کتاب (داستان انسان) بخاطر دارید که مردمان قرون وسطی چگونه میزیستند و با آنکه زارع و ساکن روستا بودند رومیان ایشانرا شهری مبعواندند و کلمه لاتینی شهری یعنی Ciuites در قدیم بمعنای قبیله بوده است. این «شهریان» در پناه برج و باروهای بلند و خندقهای عمیق خود در حقیقت قبیله نشینانی بودند شریک بدبختی و سعادت و خطر و امنیت یکدیگر. زیرا بنای اداره امور خود را بر اساس محافظت و معاضدت متقابله نهاده بودند.

در شهرهای یونان و روم قدیم مرکز زندگی مدنی بازار عمومی بود که ضمناً معابد نیز در آنجا ساخته شده بود. در طی قرون وسطی این مرکزیت نصیب کلیسا (خانه خدا) شد. و برای مسیحیان زمان ما که فقط هفته‌ای یکبار آنهم ساعاتی معدود بکلیسا میروند بسیار مشکل است که بدانند کلیسای قرون وسطی در جامعه چه اهمیتی داشته.

در آن روزگار چون یک هفته از عمر آنان میگذشت برای تعمید به کلیساتان می بردند در زمان کودکی پیوسته بکلیسا میرفتند تا داستانهای کتب مقدس را فرا گیرند و بعداً از تبعه کلیسای بخصوص می شدید و اگر غنی بودید عبادتگاه کوچک جداگانه ای بیاد فرشته نگهبان خاندان خود patron Saint بنا میکردید که در طی تمام روز و یاسی از ساعات شب بعنوان مقام مقدس مفتوح بود و این تاحدی بکاوهای امروز ما که متعلق بهم مردم شهر باشد شابهت دارد. در کلیسا بود که شما نخستین بار دختری را می دیدید و می پسندیدید که بعداً در مقابل مجراب مقدس عروس شما میشد.

بالاخره چون سفر آخرت فرا میرسد شمارا زیر سنگهای این بنای خانوادگی می سپردند باشد که تمام فرزندان و زادگان شما تا یوم قیامت بر مزارتان بگذرند. زیرا کلیسا نه فقط خانه خدا بود بلکه مرکز حقیقی تمام زندگانی عادی انسان بود. بنائی بود که ناچار با آنچه دستهای بشری تا آن روزگار ساخته بود تفاوت کلی داشت.

معابد مصریان و یونانیان و رومیان فقط مقام خدایان محلی بود و چون در آنها مقابل تمثیل اسیریس Osiris زئوس Zeus ژوپیتر Jupiter و عطی نمیشد لازم نبود محوطه داخلی آن معابد گنجایش جمع کثیری را داشته باشد. در کناره مدیترانه نیز تمام محافل دینی قدیم در هوای آزاد تشکیل میشد اما در شمال اروپا که معمولا هوا بد بود غالباً مراسم دینی زیر سقف کلیسا برپا میشد، و در طی قرون متمادی معماران با این مشکل روبرو بودند که بنائی بسازند تا بر گنجایش و وسیع باشد. سنن رومی بایشان (کوتهای) آموخته بود که چگونه باید دیواری با سنگهای پروزن ساخت و بنجره‌های آنرا کوچک گرفت که مبادا قدرت مقاومت دیوار را کم کند. و بر بالای چنین دیواری ایشان سقف

۱- فوروم محل اجتماع مردم روم قدیم بود که در ایام مجاکمات و سایر مراسم عمومی در آن انجمن میشدند و بهمین مناسبت امروز هم محل بازار عمومی هر شهر را فوروم میخوانند.

۲- آکروپولیس - در شهرهای قدیم یونان نقطه ای را مخصوص معابد انتخاب میکردند و آنرا آکروپولیس میخواندند و از آن میان آکروپولیس آتن که معابد عظیمی در آن ساخته بودند بسیار معروف است.

سنگین میگذاشتند ، اما در قرن دوازدهم پس از شروع جنگهای صلیبی وقتی معماران مغرب زمین طاقهای زاویه دار مسلمین را ملاحظه کردند برایشان سبک تازه ای مکشوف شد و نخستین بار مجال یافتند تا باقتضای حوائج حیات مذهبی شان عماراتی بهمان شیوه بنا کنند و چون این سبک غریب را توسعه دادند ایتالیا بیا آنها اسم تحقیر آمیز « گوتیک » را بمعنی وحشیانه بر آن اطلاق کردند . باری شمالی ها بمقصد خود یعنی ساختن عماراتی بسبک جدید چنین توفیق یافتند که سقف گنبد شکلی اختراع کردند که بوسیله پایه های مخصوصی مقاومت میکرد ، و چنین سقفی اگر سنگینی بسیار مییافت بدیوارها شکست وارد میساخت چنانکه اگر مردی بوزن ۳۰۰ پوند بر صندلی بچه ای بنشیند ناچار خردش خواهد کرد . برای آنکه بر این مشکل فائق آیند بعضی از معماران فرانسوی شمع هائی تدبیر کردند از توده پیروزی از سنگ و تکیه گاه دیوار هائی بود که سقف را تحمل میکرد و باز هم برای آنکه اطمینان بیشتری یابند بر پایه های مرکزی نیز شمع های دیگری علاوه کردند و این شیوه ساده ای از معماری بود که اگر بتصویر ما نظر کنید بخوبی بر آن واقف خواهید شد . این شیوه جدید ساختمان بایشان اجازه داده که در دیوارها پنجره های بسیار بزرگی تعبیه یینند . در قرن دوازدهم شیشه هنوز تحفه ای نایاب بود و عمارات شخصی بسیار معدودی بود که پنجره های شیشه داشت . حتی کاخها و قلعه های نجبا نیز حفاظتی نداشت و دائم در معرض وزش باد و همین معلوم میکند که چرا مردمان آن روز گار در خانه و بازار پیوسته خر میبوشیدند .

خوشبختانه صناعت شیشه رنگین ساختن که مردم قدیم سواحل مدیترانه با آن آشنا بودند بکلی فراموش نشده بود و این هنر دوباره زنده شد و بزودی پنجره های کلیساهای گوتیک از داستانهای کتاب مقدس پوشیده شد که در تابلوهائی با خرده شیشه های رنگین درخشان مجسم کرد و آنها را در قالبهای طویل سربی کار گذاشته بودند .

بیادتان باشد در این زمان خانه جدید و پر شکوه خداوند از جمعی مشتاق آگنده بود که در آن آداب دینی خود را چنان بجای می آوردند که از پیش و بعد سابقه نداشت و هیچ چیز را هر چند که گرانها و طرفه نایاب بود از این خانه خدایا پناهگاه انسان درینغ نمیداشتند . مجسمه سازان که از هنگام اضحلال امپراطوری روم بیکار مانده بودند کم کم بصناعت یربهای خود باز گشتند . درها و ستونها و «شمع» ها و قرنیس ها همه باتماثل تراشیده «خداوند» مسیح» و اولیاء مقدس مزین شد .

زردوزان و گلدوزان نیز دیوارها را با پرده های پرنگاری پوشاندند . جواهر سازان هم هر هنری که داشتند بکار بردند تا زاویه محراب کاملا درخوریستش باشد بهمچنین نقاشان نیز نهایت همت خود را در این سیل میذول داشتند اما بیچاره انسان بواسطه فقدان ارباب شایسته هنر در این میدان عقب افتاد . و این نکته را هم داستانی است :

رومیان در ابتدای عصر مسیحی کف و دیوار معابد و منازلشان را با «موزائیک» (یعنی باتصاویری که از ترکیب ریزهای شیشه رنگین میساختند) میپوشاندند . اما این صناعت بسیار مشکل بود و نقاش را مجال نمیداد که آنچه مطلوبش بود تصویر کند و این معنا را کودکان نیز درمی یابند زیرا دیده اند که هرگز با تکه چوبهای رنگین خود اشکالی را که خواسته اند نتوانسته اند مجسم کنند . از این جهت صناعت نقاشی موزائیک در اواخر قرون وسطی از میان رفت و فقط در روسیه باقی ماند که نقاشان موزائیک پیزانین Byzantine پس از سقوط قسطنطنیه آنجا را برای خود بناهی یافتند و همچنان بترین دیوار های کلیساهای ارتودکس مشغول بودند تا زمان بلشویکها که ساختن کلیسا در آنجا پایان یافت . البته نقاش قرون وسطی میتواندست گچ مرطوبی را که بدیوارهای کلیسا اندوده بودند با رنگهایش بیامزد

و این شیوه نقاشی که برگچ تازه میکشیدند و آنرا معمولا فرسکو Fresco میخوانند ، چندین قرن رواجی بسزا داشت و امروزه این شیوه بسیار نادر است چنانکه صناعت مینیاتور در کتابهای خطی نیز بندرت دیده میشود و در میان صدها هنرمند شهرهای جدید شاید یکی را بزحمت بتوان یافت که از همده این هنر بر آید ولیکن در قرون وسطی جز شیوه مذکور چیزی نبود و هنرمندان معمولا بتخصص فرسکو بودند زیرا چیزی به از آن دردست نداشتند این شیوه از بسیاری جهات نواقص مخصوصی داشت بسا میشد که پس از چند سال معدود گچ ورمیآمد یا رطوبت تصاویر را خراب میکرد چنانکه امروز نقوش کاغذهای دیواری ما را خراب میکند . و مردمان هر تدبیری را که بنظرشان میرسید امتحان میکردند که از این زمینه گچی خود را خلاص کنند از این روی کوشیدند که رنگ را با شراب و سرکه و یا با سفیده چسبناک تخم مرغ مخلوط کنند . هیچ يك از این تدابیر ضایع بخش نبود و تا بیش از هزار سال این تجربیات ادامه داشت و هنرمندان قرون وسطی هر چند در نقاشی اوراق پوستی کتب خطی توفیق فراوان یافتند ، چون میخواستند سطح بزرگ را چه بر سنگ و چه بر چوب با رنگ پردوامی ببوشانند کیتشان لنگ میمانند .

باستانی پاریزی

ارمن ، از من

گفتم ز کدام فرقه ای ؟ گفت : با لهجه دلرباش ، « ارمن » .
گفتم که بیا و رویش ، امشب يك نقطه گذارو باش ، از من !

آرزو

دختر ارمن ، در این شهر آنچه هست روی هم ، ای کاش يك لب داشتند
می نهاند آنکه آن لب را شبی بر لب من ، صبح بر می داشتند !

شیشه و مست !

شیشه عینکت فتاد و شکست چشم مستت سلامت ای سرمست
من نکوبم سخن ، تو خویش بگویی شیشه رادست مست کس داده است !